

گرامت مضاعف

تندیس‌های بدقواره!



فرانک آرتا

● این روزها شاه‌ رونمایی از انواع و اقسام سردیس یا تندیس شخصیت‌های سیاسی، ملی، فرهنگی و هنری در شهرهای مختلف کشورمان هستیم که در بدو امر باید گفت نفس چنین کاری در جای خود بسیار پسندیده است، چون در وهله نخست نصب اثر هنری به‌عنوان نمادی زنده از شخصیت‌های تأثیرگذار ملی در فضای عمومی شهرها، هم چشم‌نواز است و هم تأثیرگذار. از دیگرسو بهره‌برداری از هنر مجسمه‌سازی- هنری که در مقاطع مختلف زمانی مورد بی‌توجهی قرار گفته و حتی با ممنوعیت‌هایی مواجه شده - در ابعاد وسیع به رونق کار هنرمندان این عرصه کمک می‌کند که لزوم چنین حمایت‌هایی همواره احساس می‌شود و اساسا چنین کارهایی یکی از وظایف مهم سازمانی شهرداری‌هاست که از این طریق هم باید به رونق کار «هنرمندان» و همه‌گیر شدن «هنر» کمک کنند و از سوی دیگر در ترویج، گسترش و فرهنگ‌سازی این حرکت‌ها به‌شکلی مؤثر وارد عمل شوند؛ اما در میانه این ماجرا موضوعی که کاملا مغفول مانده، عدم توجه کافی و واقعی به «زیبایی‌شناسی» و امر «زیبایی» مجسمه‌سازی و طراحی- رکن رکن هنرهای تجسمی - است!

نکته شگفت‌انگیز این است که در ظاهر امر به نظر می‌رسد هیچ نظارتی روی کارها وجود ندارد و اغلب تندیس‌ها نه‌تنها شبیه هنرمندان و شخصیت‌ها نیستند بلکه بدقوار، زشت و حتی بیشتر مایه مضحکه عام و خاص شده‌اند! به عبارتی انگار سازنده مجسمه حتی با وجود موجودبودن عکس شخصیت‌ها - در صورت در قید حیات نبودن شخص مورد نظر - یک‌بار هم به آن ننگریسته یا به چهره خود شخص - در صورت زنده‌بودن - نیم‌نگاهی هم نینداخته است!

و متأسفانه گاهی کار به جایی کشیده شده که تماشاگر فکر می‌کند که سازندگان مجسمه با آن شخصیت شوخی یا مطایبه می‌کنند یا دستش می‌اندازند؛ از بس که مجسمه‌های ساخته‌شده هیچ شباهتی به اصل ندارند! نمونه عینی آن



مجسمه سعدی شیرازی است که برخی‌ها در فضای مجاری به شوخی گفته‌اند که سعدی در شاعر نبوده بلکه قهرمان کیک پوکسینگ بوده و به همین دلیل بینی‌اش دچار احتیاج غیرمتعارفی شده است!

جل‌الخالق آدم نمی‌داند در برخورد با این کارها چه کند؛ درحالی‌که گفته می‌شود تنها مجسمه سعدی شیرازی اثر استاد ابوالحسن صدیقی است که ۱۱ اردیبهشت سال ۱۳۳۱ در شهر زیبای شیراز نصب و پرده‌برداری شد و از آن تاریخ تا نیمه دهه ۷۰ در دروازه اصفهان و میدانی که سعدی نام داشت باقی ماند اما بعد از ۶۷ سال، مجسمه‌ای را طراحی و نصب کرده‌اند که مایه انتقاد و کلیشه مردم و هنرمندان شده؛ نمونه‌ای دیگر، تندیس شهید سردار قاسم سلیمانی در شهر ازنلی بود که باوجود تکذیب نصب این مجسمه در آن شهر توسط رئیس شورای شهر بندر ازنلی چیزی از وخامت مشکلات مجسمه‌سازی در کشور کم نمی‌کند!

جالب است که گزارش ایرنا آمده بود که «این در حالی است که این تصویر مربوط به مجسمه‌ای است که یک مجسمه‌ساز در مدت دو ماه آن را با ارتفاع هفت متر ساخته و اعلام کرده قصد دارد ۱۰ درصد از درآمد حاصل از فروش این مجسمه را به یک مؤسسه خیریه شهرستان خوی برای کمک به زلزله‌زدگان اهدا کند». اخیرا هم واکنش معترضان استاد علی نصیریان به نصب تندیس خود و البته فریاد هواداران عباس کیارستمی که مجسمه‌اش هیچ شباهتی به استاد مرحوم ندارد، دیگر موارد تأمل‌برانگیزی است که باید ریشه‌یابی شوند که چرا بی‌خود و بی‌جهت برای کارهای فاقد کیفیت، انرژی، زمان و پول صرف می‌شود؟

سؤال مهم این است که آیا هنرمندان کاربلد واقعی در کشور وجود ندارند تا بتوانند تندیس درست‌وحسابی از این شخصیت‌ها بسازند؟ که حتما هنرمندان بزرگ مجسمه‌ساز در کشور وجود دارند؛ اما پس چرا این روزها بازار داغ رونمایی از تندیس‌های بدقواره حاشیه‌ساز همچنان پررونق است؟ واقعا مشکل کجاست؟ آیا انجمن مجسمه‌سازان و مرکز هنرهای تجسمی هیچ نظارتی بر این کارها ندارد؟ یا اینکه... این نهادهای سفارش‌دهنده قبل از رونمایی آثار، مشاوران و کارشناسان هنری ندارند که تأییدیه آن را بگیرند و بعد اثر را رونمایی کنند؟!

گروه هنر: به مناسبت چهلمین روز درگذشت استاد محمدرضا شجریان، خسرو آواز ایران، شاگردان استاد در رثای او مطالبی نوشته‌اند که می‌خوانید.
استاد محمدرضا شجریان برای نخستین بار در پیامی ویدئویی برای تبریک نوروز ۱۳۹۵ با چهرهای دگرگونه و موهای بسیار کوتاه حاضر شد و عنوان کرد: «خود من هم با یک میهمان ۱۵ساله سال‌هاست که آشنا هستم و دوست شدیدم با همدیگر و الان هم من به خاطر همان اینجا ایستادم و طبق دستور ایشان موهای سرم را هم کوتاه کردم و بچه حرف‌گوش‌کنی شدم‌ام و چند وقت دیگر هم در اینجا هستم؛ چون آرامش خوبی دارم و خیلی راحتم اینجا. برای اینکه با این میهمان بتوانیم به تفاهم برسیم ان‌شاءالله. به تفاهم که رسیدیم، راه می‌افتم می‌آیم به سراغ شما هم‌میهمان عزیزم و کارهای هنری‌ام را دنبال خواهم کرد».
همان موقع در خبرها منتشر شده بود که ایشان به سلطان کلیه مبتلا شده‌اند. سه سال بعد از آن ماجرا یعنی اوایل بهمن سال ۱۳۹۸، وضعیت ریه‌های او به وخامت گرایید که منجر به بستری‌شدن در بیمارستان برای عمل جراحی به منظور «تعبیه راه عروقی برای دارورسانی راحت‌تر و مؤثرتر» شد؛ اما ۲۰ روز پس از مرخص‌شدن شجریان از بیمارستان، مشکلات تنفسی مجدداً او را در روز پنجشنبه اول اسفند ۱۳۹۸ راهی بخش مراقبت‌های ویژه بیمارستان کرد و تا فروردین ۱۳۹۹ در بیمارستان باقی ماند. پس از آن مراقبت ویژه از محمدرضا شجریان در خانه ادامه یافت، تا روز شنبه، ۲۵ مرداد ۱۳۹۹ که با افت سطح هوشیاری، افت فشار خون و شوک عفونی بار دیگر در بخش مراقبت‌های ویژه بیمارستان جم بستری شد و پس از حدود ۱۰ روز یعنی سوم مهر، از بیمارستان به خانه‌اش منتقل شد.
محمدرضا شجریان پنجشنبه ۱۷ مهر ۱۳۹۹ در ۸۰سالگی به دیار باقی شتافت.

هرگز نقش تواز لوح دل و جان نرود...

علی صدیقی‌راد (هنرجوی کارگاه آواز استاد محمدرضا شجریان)

چهل غروب غمین گذشت... و من در طول این گاه پُر از آه، هرگز نتوانستم لفظ «زنده‌یاد»، «مرحوم» و... را برای وجود زنده و ارزنده استاد شجریان به کار ببرم. همچنان که هیچ‌گاه نتخواستم و نتوانستم در کنار نام مفاخری مانند فردوسی، مولوی، سعدی و حافظ چنین الفاظی را به کار ببرم.

به یقین استاد محمدرضا شجریان، همانند این اسطوره‌ها، نه به تن، بلکه در وطن، همیشه زنده و یاد و خاطره‌اش در قلب دوست‌دارانش، جاری و جاودان است. استاد محمدرضا شجریان، در حقیقت شناسنامه

آواز ایرانی است. هرچند تاریخ تولدش یکم مهر ۱۳۱۹ است؛ ولی هنر فاخر او، تاریخ اعتبارش را تا مهر ابد، تمدید کرده است. باری در این روزهایی که می‌گذرد، فقط تبسم مهربان استاد (در کارگاه آواز) در ذهن و ضمیر مانده که پرایم مرور می‌شود و لحظات، دقایق و ساعاتی را که با آن خسرو خوبان در مؤسسه فرهنگی و هنری «دل‌آواز» داشتیم.

از مشق آواز هنرجویان تا پرسش و پاسخ و خاطرات شنیدنی و نوشیدن چای و...

استاد شجریان بی‌نیاز بود و عاشق؛ ذره‌ای گرفتار و در بند مادیات نبود. برخلاف روال معمول

کلاس‌های آواز، در این چند سال برگزاری کارگاه آواز علاوه بر اینکه هیچ‌گونه شهریه‌ای دریافت نکردند؛ بلکه با گرمی و روی خوش از هنرجویان پذیرایی می‌کردند. یکشنبه‌هایی به‌یادماندنی که همیشه قبل از شروع کلاس خودشان حاضر بودند. برنامه‌ها و کنسرت‌های‌شان را از قبل به ما اطلاع می‌دادند تا روزهای برگزاری کارگاه آواز کمترین وقفه را داشته باشد.

استاد به جوانان بسیار بها می‌دادند. در کنسرت‌های بعضی از هنرجویان شرکت می‌کردند و با حوصله تا انتهای برنامه می‌نشتند و گاهی با اعضای گروه دیداری می‌کردند و ضمن توصیه‌ها و راهنمایی‌های لازم، ایشان را مورد تقدق قرار می‌دادند.

شیوه تدریس استاد شجریان نیز بی‌نظیر بود. ایشان از ما می‌خواست تا آوازهایی را که در آلبوم‌های مختلف خوانده‌اند، بازخوانی و تمرین کنیم. در میان این که اگر صداها بار دیگر آن آواز را گوش می‌دادیم، بدون راهنمایی ایشان متوجه آن تکنیک نمی‌شدیم. به یاد دارم استاد به یک نکته جالب در کلاس اشاره می‌کردند که: برخلاف خیلی از خوانندگان که دنبال «واج خوانی» هستند، من به دنبال خواننده‌های «بم‌خوان» هستم؛ خواننده‌ای که بتواند صدای «بم» را زیبا بخواند؛ مانند استاد بنان، مرحوم بهمن علالدین (مسعود بختیاری) و... .

از دیگر نکاتی که به ظرافت اشاره می‌کردند، این بود که: هیچ‌کدام از شما «شجریان» نخواهید شد؛ ولی ممکن است در آینده «بهتر از شجریان» بشوید. چقدر تواضع داشتند و چه زیبا به ما اعتمادبه‌نفس را به صورت عملی می‌آموختند.

استاد عزیز و مهربانم؛ حرف دلم را با این بیت از شیخ اجل، سعدی، به پایان می‌رسانم: «نه در برابر چشمی نه غایب از نظری/ نه ییاد می‌کنی از من نه می‌روی از یاد».

استاد شجریان صدای تاریخ بود

مهران زمانی یکتا (شاگرد استاد، خواننده و مدرس آواز)

استاد محمدرضا شجریان، صدای تاریخ بود؛ صدایی که از گذشته آغاز شد، به حال رسید و

در آینده امتداد خواهد داشت. استاد شجریان تفکری بود که پژواک آن در تاریخ ماندگار خواهد ماند و تاریخ با همه ناملایمات و پستی و بلندی‌هایش قادر نخواهد بود آن را محو کند.

شجریان؛ حافظ، سعدی، مولانا، عطار، خیام، عراقی، باباطاهر، تاریخ، ملیت، انسانیت، موسیقی و ادبیات بود...

در زمان اجرای هریک از اشعار کلاسیک ایرانی چنان فضای شعر و حال شاعر را مجسم می‌کرد که گویی خود اشعار را سروده و در آن زمانه می‌زیسته است... برادر درک آثار او، به‌ناچار باید در افکار و اندیشه‌های استاد غوطه‌ور می‌شدی و هرکسی به قدر فهم خود قادر به درک او بود... در کل باید گفت شجریان، یک شعور در هستی بود که در قرن ما می‌زیست و آثار او تا ابد ساری و جاری خواهد ماند. یادش گرامی و راهش پرهرو باد.

هنر

شاگردان محمدرضا شجریان در رثای او نوشتند

چله‌نشینان کوی دوست

آواز ایرانی مدیون استاد شجریان است

علی سهیلی‌فر (شاگرد استاد، خواننده و مدرس آواز) جانا حدیث حسنت در داستان نگنجد/

رمزی ز راز عشقت در صد زبان

نگنجد

از استاد شجریان گفتن بسیار سخت است؛ چراکه اگر بخواهم از سجایای استاد بگویم، مثنوی هفتاد منی می‌شود که در این مقال کوتاه نمی‌گنجد. شجریان تنها صدا نیست، شجریان یک سرمشق است. هر لحظه کنار استاد بودن درس بود. نگاهش، بیانش، حرکاتش، حتی راه‌رفتن استاد همه درس بود. کلاس استاد کلاس زندگی بود، هم الهی هم زمینی. او می‌گفت من کلیدهای طلایی را به شما می‌دهم و بقیه راه شگرد شماهاست که هزاران در را باز کند.

شجریان تنها یک صدا نیست. او آینه تمام‌نمای جهان را فتح کرده؛ ولی من می‌گویم استاد هزاران قله آواز ایجاد کرده بود و تمام این قله را با اندیشه و فکر ایجاد کرده است. هیچ‌کدام آبی نبوده، پشت تمام این قله اندیشه بوده است. آواز ایرانی به استاد مدیون است؛ چراکه استاد به آواز شخصیت داد.

شخصیت عجیبی بود. استاد در مدت کارگاه همیشه از هنرمندان صاحب‌نام دیگر به نیکی یاد می‌کرد و ما هیچ‌گاه از زبان استاد جز طلب خیر برای هنرمندان دیگر ندیدیم. شجریان سرشار از عشق الهی بود. بارها در کلاس دقایق طولانی سکوت می‌کرد و بعد از شکستن سکوتش از سیر و ریتم در کائنات برای‌مان می‌گفت. او یک اسطوره بود و شخصیتی بی‌نظیر. صبر بسیار نباید پدر پیر فلک را/ تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید.

رهنمون فرازستان معنا

سعيد صفري (شاگرد استاد، خواننده و مدرس آواز)

سخن‌راندن در باب برگزمردی مانند «محمدرضا شجریان» که حتی پیشوند استاد هم برای

او کم است کاری بس دشوار است؛ نام سترگ و ستبر او به‌یقین بخش مهمی از فرهنگ و تاریخ هنر این مرزوبوم است و خود نمایانگر بزرگی و عظمت اوست، شجریان این شجر پربار و ثمر عشق و هنر و فرهنگ به طریقی روح و جان را با نوای داوودی‌اش مسحور خود می‌کند که هوش از سر آدمی به در می‌رود.

این هزاردستان موسیقی و آواز و این خسرو خوبان ملک وجود که شنیدن نوای جاودانی و آسمانی‌اش انسان را از خویششتن خویش می‌رهاند و به فرازستان معنا رهنمون می‌شود و حریر تحریر ابریشمینش آتش عشق را در اقلیم تلاطم و بلاخیز عاشقی برمی‌افروزد، حقی بس عظیم بر گردن موسیقی و فرهنگ و هویت ملی ما دارد.

بقی او جامع‌الاطراف‌ترین هنرمندی است که سرزمین کهن‌مان در یک قرن اخیر به خود دیده است. او هنرمندی است که علاوه بر موسیقی، در خوش‌نویسی و سازسازی و قرائت قرآن تجبری ویژه دارد و به‌ویژه که دعای «ربانی ربانی» او همواره با تمام ناملایمات متحمل‌شده، صیقل‌بخش روح و جان مؤمنان بوده و

پرونده:میراث شجریان

هست و چه اندوه‌بار است که مادر پیر فلک دگرباره چون اوینی را نخواهد زایید؛ چراکه به گفته او هیچ انسانی تکرار ندارد و حیف و صد حیف که شان و منزلت هنرمندانی از این دست که نماد و اسطوره اخلاق و پایدردی و ثابت‌قدمی و اثربخشی هستند، آن‌گونه که بایسته و شایسته است، در زمان حیاتشان شناخته نمی‌شوند.

مرگ شجریان این هنرمند خلاق و توانمند موسیقی شجری پر از بار و ثمر برای آیندگان به ارمغان خواهد آورد و چنان‌انگیز بزرگ تاریخ‌دب و هنر از فردوسی و خیام تا سعدی و حافظ و بزرگانی از این دست که در زمان خود مهجور مانده و در بستر زمان تأثیر فرهنگی و تاریخی‌شان نمایان شد و به اسطوره‌های ملی و میهنی و حتی جهانی مبدل شدند، در آثار اخلاف، هنر و اعتبار و اثربخشی فرهنگی و هنری او جلوه‌گر خواهد شد.

شجریان تنها یک صدا نیست. او آینه تمام‌نمای جهان بیرون از خود است. آثار او در عین اینکه مملو از نمایه‌های فنی و هنری است، هرگز از تبلور رویدادهای اجتماعی و مردمی خالی نبوده و در برهه‌ها و بزنگاه‌های مهم تاریخی پیوسته یار و غمخوار ملت و بنوعی استن حائنه مردم خود بوده است.

او هرگز شرافت هنری و نیز اشعار بزرگان ادب پارسی این قیمتی قُدر لُغظ دری را در پای افراد هنرناشناس نریخته و پیوسته پایبندی‌اش به اخلاق و انسانیت در آثارش متبلور است.

با تدقیق و مطالعه در آثار گذشتگان به این مهم دست می‌یابیم که او در عین بهره‌مندی از اصول و فنون آواز بزرگانی مانند طاهرزاده و قمر و ظلی و بنان و... هنر آواز را با هوش سرشار و نبوغ ذاتی و جمله‌پردازی‌ها و موتیف‌های بدیع و به دور از تکرار و تخریرهای متنوع و همچنین جهان‌بینی خاص خود به اوج اعتلا رسانده؛ به‌گونه‌ای‌که هر راهرو طریقی آواز ایرانی، چاره‌ای جز طی طریق در این مسیر پرپیچ‌وخم ندارد.

قدر و منزلت آوای خوش در هم‌نشینی با شعر پدیدار می‌شود که شجریان بنا بر تأیید اهل نظر طلایه‌دار آن است؛ چراکه او به سبب مذاقه در آثار شعری بزرگ پارسی‌گوی و فهم درست مفهوم شعر و نیز شناخت موسیقی درونی و بیرونی شعر و نیز پیوند خالقانه میان موسیقی و شعر، هم در شناساندن آثار بزرگان ادب گامی مهم برداشته و هم آوازهایی به بهترین وجه ممکن به منصه ظهور رسانده و همه اینها و نکات دیگری که در این مقال اندک به گفتن در نمی‌گنجد، راز مانیایی و جاودانگی اوست.

ردپایی که این هنرمند والا مقام بر تارک موسیقی و فرهنگ هنر ایران کهن بر جای نهاده، با هیچ توفان لا و سیل بنیان‌کنی سترده نخواهد شد و چنان ستاره‌ای رخشان در آسمان ادب و هنر خواهد درخشید. سخن دراز کشیدیم و همچنان باقی است/ که ذکر دوست نیارد به‌هیچ‌گونه ملال.

جای بسی خرسندی و دلگرمی است که زین پس ادب‌ا و فرهنگ‌دوستان و هنردوستان وطن‌پرست بسیاری در باب او خواهند گفت و نوشت و تاریخ با درآغوش کشیدن نام بلندش به خود خواهد بالید.

یادش گرامی و نامش تا در زمانه باقی است آواز باد و باران، جاودانه باد.

پرده نقره‌ای

نگاهی به سریال «صفر۲۱»

ساخته سیامک انصاری و جواد رضویان

خود گویی و خود خندی؟!

فرهاد خالدي‌نيك

● درباره سریال به‌اصطلاح طنزی که نمی‌تواند از مخاطبش خنده‌ای بگیرد، چه می‌توان گفت؟ آیا اساسا چنین مجموعه‌ای، ارزش وقت‌گذاشتن و دیدن و تحلیل‌کردن را دارد؟ مجموعه‌ای که پس از پخش قسمت‌های متعددی از آن، هنوز در تعریف قصه‌اش الکن می‌نماید و شخصیت‌پردازی‌اش به‌شدت لنگ می‌زند. سیامک انصاری و جواد رضویان سال‌هاست که در عرصه کمدی‌های تلویزیونی فعال هستند و در بسیاری از آثار مهران مدیری حضور داشته‌اند.

از سریال «پاورچین» گرفته که در زمان خودش آن‌قدر گل کرد که یکی از پربیننده‌ترین سریال‌های تلویزیون لقب گرفت تا سریال «در حاشیه» که باوجود تمام کمی‌ها و کاستی‌هایش، توانست رضایت نسبی مخاطبان تلویزیونی را جلب کند. این به آن معناست که انصاری و رضویان کاملا به این جنس آثار اشراف داشته و با کوله‌باری از تجربیات مختلفی که در طول این سال‌ها اندوخته‌اند در کنار یکدیگر به‌عنوان کارگردانان مشترک سریال «۲۱» قرار گرفته‌اند؛ اما چطور می‌شود که این سریال این چنین ضعیف و سؤال‌برانگیز از آب درمی‌آید؟

به نظر می‌رسد باز هم مشکل را باید در معضل همیشگی سینما و تلویزیون ایران جست‌وجو کرد: «فیلم‌نامه». عنصر ابتدایی و اصلی هر اثر نمایشی که طبیعتا اگر فاقد کیفیت و استاندارد‌های لازم باشد، بعید است اثر موثری خلق شود. حقیقت این است که فیلم‌نامه سریال «۲۱» (نوشته شبنم وثوقی و هدی ایزدی) را نه می‌توان در قالب کمدی موقعیت گنجانده، نه فیلم‌نامه‌ای شخصیت‌محور است که بتواند بر اثر اتفاقاتی که برای شخصیت‌های اصلی قصه رخ می‌دهد، از مخاطبش خندی بگیرد. در «۲۱» حتی از تیپ‌سازی‌های معمول سریال‌های



روتین تلویزیونی خبری نیست. این چنین است که با مجموعه‌ای بی‌بوی و خاصیت طرف هستیم که گویی تنها برای پرکردن آنتن تلویزیون ساخته شده است. سریالی که غیر از رضویان و انصاری، از بازی بازیگران مطرح دیگری نظیر سیاحش طهمورث، امیرحسین رستمی، رویا میرعلمی، نگار عابدی و سروش جمشیدی بهره برده اما وقتی دست فیلم‌نامه‌نویسان در خلص موقعیت‌های کمدی خالی است، از دست بازیگران خوب و طناز سریال، چه کاری برمی‌آید؟ گفتیم که فیلم‌نامه مشکل اساسی اغلب آثار نمایشی ماست؛ باین‌حال بسیاری از کارگردانان سعی می‌کنند این ضعف مشهود را با رویکردی خلاقانه در اجرا پوشش داده و نواقص را به نوعی برطرف کنند؛ برای مثال می‌توان به خلاقیت و ابتکاراتی که پیش‌ازاین در بخش‌هایی از سریال‌های کارگردانی نظیر رضا عطاران یا سعید آقاخانی دیده‌ایم، اشاره کرد. خلاقیت‌هایی که فارغ از نکات موجود در فیلم‌نامه، در لحظه اجرا و با توجه به پتانسیل‌های صحنه اتفاق افتاده و اتفاقا توانسته در خاطره‌ها ماندگار شود. خلا چنین دیدگاه خلاقانه‌ای نیز در کارگردانی این سریال دیده می‌شود. خط اصلی قصه سریال «۲۱» درباره ارتباط متقابل دو باجناقی است که پیش از این با یکدیگر هم‌دان‌شکاهی و دوست و همکار بوده‌اند. به این بهانه سریال هرآزگاهی نقبی به گذشته‌ها می‌زند و گوشه‌هایی از اتفاقات سال‌های جوانی این دو را به تصویر می‌کشد. چیزی در مایه‌های آنچه در فیلمی مثل «هنگ غمبیر» به تصویر درآمد و اتفاقا مورد توجه قرار گرفت. ولی در کمال تعجب، این فلاش‌بک‌ها نیز بازه از آب درنیاخته و تنها گرمی بازیگران و تغییر ظاهر آنها است که جلب توجه می‌کند. از سویی دیگر باید به پخش پشت‌صحنه‌های سریال اشاره کرد که در پایان هر قسمت پخش می‌شود. عجیب این است که حتی این بخش نیز آن‌چنان که انتظار می‌رود، گل لبخند را بر لبان تماشاگر نمی‌نشانند و تازه حرص آدم را هم درمی‌آورد. از این بابت که می‌بینی بازیگران و عوامل سریال، خود گویند و خود خندند و لاید گمان می‌کنند در حال خلق یک شاهکار هنری هستند.

جالب اینجاست که گفته می‌شود مجموعه تلویزیونی «۲۱» برای تولید و پخش در چهار فصل، طراحی و برنامه‌ریزی شده است؛ سریالی که در فصل نخستش هم نتوانسته توفیقی در جلب نظر مخاطب داشته باشد، با چه منطقی باید چهار فصل میهمان خانه‌های مردم باشد؟ این سؤالی است که انتظار می‌رود پاسخ قانع‌کننده‌ای برای آن وجود داشته باشد!